

درس هفتصد و شصت و ششم

قضاء کلی و مسئله قدر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علت اختلاف دیدگاه بزرگان نسبت به مسئله قضا و قدر

نسبت به قضاء کلی و مسئله قدر و به طور کلی در یک صحبت و بحث جامع تر نسبت به علم ربوبی که آن علم مساوق با ظهور و بروز خارجی است مطلب با آن کیفیتی که عرض شد، این مسئله روشن شد. از نقطه نظر ادله فلسفی و همین طور از نظر مسائل کشفی و شهودی که در این مسئله اهل معرفت و بزرگان در تصریحات خودشان بر این قضیه متفق هستند. البته منظور از اتفاق، نه اینکه به عنوان یک دلیل در اینجا به حساب بیاید همان طور که بعضی به این مسئله استدلال بر تحقق در بیانات خودشان دارند. چون آنجا جای اتفاق نیست بلکه به عنوان یک تأیید هست بر اینکه مراتبی که برای افراد کشف می شود، این مراتب از یک منشأ سرچشمه می گیرد و برای هر شخص در همان افقی که وجود دارد همان مسئله کشف می شود که برای فرد دیگر در همان افق تحقق دارد. بله، ممکن است به واسطه اختلاف مراتب سعه و تجرد، آن دیدگاه، کیفیت، بصیرت، اطلاع و اشراف متفاوت باشد. اینجاست که ما مسائل را به نحو اختلاف مشاهده می کنیم ولی در صورتی که شخص در همان افق از تجرد و مراتب و عوالم ربوبی و عوالم توحیدی باشد، در همان مرتبه دیگر اختلاف وجود ندارد و در آنجا اتفاق و اتحاد اشتراک در رؤیت و بصیرت، ساری و جاری است.

لذا مشاهده می کنیم که بزرگان در تعبیر خودشان این مسئله را به نحو اجمال و به نحو تفصیل ذکر کرده اند. این قضیه به نحو اجمال و تفصیل مثلاً در فصوص، در **حکمة إلهیه در فص آدمیه** - همین طور در فص نوحیه، البته احتمال می دهم باید دیده باشم. حالا مراجعه بکنید ببینید که در آنجا [هست یا نه] - مرحوم شیخ تصریح دارند بر اینکه مقام اجمال در مراتب ظهور در حضرت آدم تجلی پیدا کرده است.

این قضیه، قضیه ای است که برای افراد موجب شبهه می شود که با توجه به آنچه که ما نسبت به مقام تفصیل در علم عنائی صحبت کردیم، دیگر تصور اجمال در هر مرتبه از مراتب وجود، چه اجمال در علم عنائی باشد یا اجمال در مقام اسماء و صفات بخواهد تحقق پیدا کند، در مبدأیت اشیاء و در ظهور اشیاء که از آن تعبیر به عالم قضاء کلی و قدر جزئی می شود یا اینکه در نفوس کلیه که این مسئله در آنجا مطرح هست در هر کدام از

اینها بخواهیم به این مسئله برسیم، می‌بینیم که صحبت از مقام اجمال شده است.

با توجه به آنچه که در این جلسات اخیر و بحث‌های اخیر خدمت رفقا عرض کرده‌ام، خصوصیت این مقام اجمال باید روشن بشود و حقیقتش باید نمود پیدا کند که اگر وقت داشته باشیم در انتهای بحث این جلسه به این مسئله می‌پردازیم که با وجود اینکه در تعبیرات از تکون مراتب اسماء و صفات در نفوس بعضی از ظروف مستعدّه تعبیر به اجمال شده با آنچه را که ما نسبت به مقام تفصیل عرض کردیم، چگونه می‌تواند سازگاری داشته باشد.

معنای روایت «لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا»

اگر در نظر شریف رفقا باشد، نسبت به روایاتی که ما در اینجا داریم و یا آیات قرآنی که در این مسئله وارد است، می‌بینیم که باید به یک حلی در مسئله رسید. در بعضی از آنها داریم که تغییر و تحول در ذات پروردگار وجود ندارد؛ مثلاً در این روایتی که عرض شد - من این جلسه می‌خواستم روایت‌های دیگر را از کتاب توحید بیاورم منتها مانعی پیش آمد و نتوانستم، مجال پیدا نکردم - در این کلامی که از حضرت در نهج البلاغه هست که می‌فرماید: «لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا»^۱ در اینجا این کلام دلالت بر عدم تغییر و دلالت بر یک ثبوت مستمر می‌کند. وقتی که حکم به ثبوت در ذات پروردگار بشود، دیگر استمرارش هم حتی معنا ندارد چون خود نفس استمرار یعنی **تَبَدُّلٌ بَعْدَ تَبَدُّلٍ، تَحَقُّقٌ بَعْدَ تَحَقُّقٍ، فِعْلِيَّةٌ بَعْدَ فِعْلِيَّةٍ**. این معنا معنای استمرار است. الآن که ما در اینجا نشستیم، می‌گویید که بود ما در اینجا مستمر هست؛ یعنی مدام تحقق‌های متوالیه یکی پشت یکی دیگر برای ما حاصل و عارض می‌شود، اسم این تحقق‌ها را استمرار می‌گذاریم اما اگر بخواهیم به هر تحقق در ذات خودش بدون توجه به قبل و بعد او توجه کنیم دیگر به آن استمرار نمی‌گویید بلکه به آن آیات می‌گویید. «آن» از همین جهت است که توجه فقط به نفس همان لحظه است **لَا يَبْقِيهَا و لَا يَبْعِدْهَا**. این به اصطلاح «آن» و آن لحظه می‌شود، حالا ثانیه که دیگر عامی است و به اصطلاح [عوامانه] است.

حضرت در اینجا می‌فرماید: «لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوْلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا» حالا اگر سبقت حال باشد یعنی یک حالی بر ذات پروردگار سابق باشد قبل از اینکه حال دیگری بیاید، بنابراین بین این دو تعلق حال و این دو تحقق حال، یک مبدأیت و یک انتهائیت فرض می‌شود؛ یعنی ذات پروردگار از یک مرتبه به یک مرتبه دیگر تحول پیدا می‌کند و این مبدأ می‌شود و آن آخر و منتهی می‌شود و دوباره آن برای یک انتهایی و برای یک مقصدی، مبدأ می‌شود.

^۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۱۲ - ۱۱۴؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۱۶.

«و یكون ظاهراً قبل أن يكون باطناً»؛ و اینکه پروردگار ظاهر باشد قبل از اینکه باطن باشد چون این تحول در تحقق ظهور و در تحقق بطون و بطنیت لازم است که ظاهر برگردد و باطن بشود، باطن برگردد و ظاهر بشود.

نفی تقلب در ذات پروردگار

در اینجا نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا اینکه موسی بن جعفر علیه‌السلام در روایتی که جلسه قبل عرض شد و اینجا آوردیم، تقلب را به‌طور کلی از ذات پروردگار نفی کرده است و وقتی این از ذات پروردگار نفی بشود آن وقت چطور می‌شود در اینجا دو کیفیت برای آثار و برای ظهورات پروردگار تصور کرد؟! از یک طرف در آیات قرآن داریم: ﴿هُوَ أَلَّ أَوْلُ وَّ أَلَّ أَوَّلُ وَّ أَلَّ أَوَّلُ﴾^۱ در اینجا حضرت می‌فرماید که در اینجا اولیت و آخریتی دیگر نیست. «فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا» اولیت و آخریت دیگر معنا ندارد.

در آیه قرآن داریم: ﴿وَالظَّهْرُ وَّ أَلَّ الْبَاطِنُ﴾. در اینجا می‌فرماید: «و یكون ظاهراً قبل أن يكون باطناً» دیگر در اینجا برای پروردگار ظهور معنا ندارد قبل از اینکه آن بطن و آن عمق بخواهد برای او در نظر گرفته بشود. چطور ما در اینجا باید تلفیق کنیم و توجیه کنیم که این مسئله به چه کیفیت است؟! اگر این مطلب برای ما روشن بشود، آن کلماتی را که بزرگان و اصحاب شهود و کشف [فرمودند برای ما روشن می‌شود]. یا اینکه روایاتی که در این باب هست که مقام اجمال را برای خود نفوس مطهره در آنجا اثبات می‌کند یا مقام علم را به‌نحو اجمال اثبات می‌کند.

کیفیت علم امام از لسان امام صادق علیه‌السلام

مثلاً درباره علم از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کنند که آیا علم شما علم تفصیلی است؟ آیا در هر آنی، علم تفصیلی است؟ حضرت می‌فرماید که ما احاطه بر علمی داریم که «إِذَا نَشَأَ نَعْلَمُ أَوْ هُمْ إِذَا شَاءُوا، عِلْمُوا»^۲ که در اینجا مسئله، مسئله تعلق مشیت است و این مقام، مقام اجمال می‌شود؛ یعنی اگر مقام تفصیل باشد دیگر «إِذَا شَاءُوا عِلْمُوا» معنا ندارد. مقام تفصیل یعنی همه چیز، رو هست. الآن من پنج تا انگشت دارم، چه زمانی این پنج تا انگشتم برای شما ظاهر می‌شود؟ وقتی این طوری کنم اما وقتی این طوری کنم، شما شاید

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۳:

﴿هُوَ أَلَّ أَوْلُ وَّ أَلَّ أَوَّلُ وَّ أَلَّ أَوَّلُ وَّ أَلَّ أَوَّلُ﴾. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۷۶:

«اوست اول و آخر، و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست»

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ افق وحی، ص ۲۰۵، با قدری اختلاف.

بینید من چهار انگشتی هستم یا سه انگشتی هستیم، دوتای آن را مخفی کرده‌ایم. این مقام، مقام اجمال می‌شود. شما نمی‌بینید چیست. من الآن در دستم یک چیزی گرفته‌ام و به شما نشان نمی‌دهم. هست ولی شما نمی‌بینید، برای شما ظهور و بروز ندارد. مقام تفصیل وقتی است که دستم باز می‌شود. همین که دستم باز شد، شما اطلاع پیدا می‌کنید نه اینکه ایجاد می‌شود. تصور کنید! ایجاد نمی‌شود، باز می‌شود، هست، رو می‌شود و به منصفه اثبات می‌رسد، ثبوتش هست و این اثباتش این است که شما اطلاع پیدا می‌کنید در دست من چیست! خب چطور در اینجا این مسئله را بخواهیم تصور کنیم که این قضیه درست بشود؟ در آنجایی که حضرت می‌فرمایند که این اولیت و آخریت برای خدا معنا ندارد و مقام ذات، مقام ثبوت است. همه چیز اول است در عین اینکه همه چیز آخر است و همه چیز ظاهر است در همان حالی که همه چیز باطن است! این از یک طرف.

معنای اول و آخر نسبت به پروردگار

از آن طرف در آیه قرآن داریم: ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلُ وَآلٌ أَوَّلٌ وَآلٌ أَوَّلٌ﴾ پس معلوم است که یک اولی باید باشد. خب آن روایت دارد نفی اولیت می‌کند اما آیه دارد اثبات اولیت می‌کند؛ ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلُ وَآلٌ أَوَّلٌ﴾ نمی‌فرماید که لیس باؤل و لا آخر، آیه نداریم لیس بظاهر و لا باطن. بعد می‌فرماید: ﴿وَالظَّهْرُ وَآلُ الْبَاطِنِ﴾ بعد می‌فرماید: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ که دقیقاً این ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ به هر دوی اینها چنان برمی‌گردد که نشان می‌دهد ظهور، بطون، اول و آخر در علم ذات پروردگار است. در همان مرتبه علم حق به همه اعیان است که جنبه ظاهر و باطن متبلور می‌شود و در همان جا هست که جنبه اولیت و جنبه آخریت تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی همان علم، همان جنبه علمی است که آن جنبه علمی به لحاظ جنبه وجودی است چون اشیاء، وجود علمی و وجود عینی دارند و علم پروردگار به حیثیت عینی اشیاء برمی‌گردد نه به حیثیت صوریه آنها و به حیثیت علمیه عرضی آنها مانند ما، که این علوم بر ما جنبه عرضی دارند، از این نقطه نظر است که ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلُ وَآلٌ أَوَّلٌ﴾ می‌شود و به همین جهت علمی است که ﴿وَالظَّهْرُ وَآلُ الْبَاطِنِ﴾ می‌شود و اگر لحاظ علمی نبود دیگر ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلُ وَآلٌ أَوَّلٌ﴾ در اینجا معنا نداشت و ﴿وَالظَّهْرُ وَآلُ الْبَاطِنِ﴾ در اینجا معنا نداشت. خب ما این را در اینجا گفتیم و حالا به مسائل گذشته برمی‌گردیم.

با توجه به مطالبی که در جلسات قبل نسبت به این عالم ثبوت در ذات پروردگار و در مراتب اسماء و صفات گفتیم و عرض شد که اگر تغیر و تبدل، تغیر و تبدل عینی باشد و تغیر و تبدل خارجی باشد، معنایش این است که در نفس اجمال و مقام اجمال که همان مقام علم و علمیت پروردگار نسبت به اشیاء خارجی و نسبت به ظهورات هست در آن مقام اجمال، ذات نسبت به تغیر و [تبدل] نباید عالم باشد چون جنبه عدمی دارد! تغیر در اینجا جنبه عدمی دارد. وقتی که هنوز اعیان خارجی تحقق خارجی پیدا نکرده‌اند، ذات پروردگار

به چه چیز عالم است؟ علم ندارد! عدم است!

من باب مثال شما الآن فرض کنید می دانید که بالأخره بعد از چند دقیقه - حالا یک ربع بیست دقیقه - این صحبت ها و بحث تمام می شود و ما از این در خارج می شویم و به طرف منزل یا هر جایی که قصد داریم می رویم. همه ما که در اینجا نشستیم نسبت به این قضیه اطلاع داریم و برای خودمان یک مطلب ثابتی فرض می کنیم و می گوئیم که می رویم و تمام می شود، بالأخره این آقا چقدر حرف می زند؟! چانه اش یک حدی دارد!! وقتی که این چانه اش از [حرکت] افتاد می رویم - چانه بعضی ها یک ساعت، بعضی ها دو ساعت، بعضی ها سه ساعت و بعضی ها ماشاءالله حدی ندارد و اصلاً وصل به کُر است!! - بالأخره تا یک ربع بیست دقیقه دیگر تمام می شود و خلاصه ازدستش راحت می شویم. الآن ما این را یک مطلب عادی می دانیم درحالی که از نقطه نظر فنی و از نقطه نظر منطقی اصلاً اطلاع نداریم! هیچ اطلاع نداریم! شاید یک بمبی اینجا خورد و همه ما شهید شدیم و به هوا رفتیم! هیچ اعتباری ندارد! اوضاع و بساط هیچ حساب و کتابی ندارد و همیشه ما باید برای ملاقات پروردگار آمادگی داشته باشیم به خصوص در این زمانه که خوب حالت توکل انسان بالا می رود!! این از برکات و نعمات الهیه است که ما را در یک وضعیتی قرار داده که همیشه حال توکل به پروردگار داشته باشیم و مشتاق لقاء پروردگار باشیم! البته اگر وزر و وبالی با خود نداشته باشیم و الاً طبعاً باید برای آن قضیه فکری کرد. خوش به حال آنهایی که بله ... «خوشا آنان که دائم در نمازند» ... «بهشت جاودان مأوایشان بید»^۱.

دائم در حال توجه اند، دائم در حال حضورند، دائم تشنه اند، دائم منتظر و دائم نگران هستند که چرا نمی آید؟ چرا این قضیه نمی آید و نمی رسد و کار تمام نمی شود؟! اما اگر نه، بار روی خودمان گذاشتیم و شانمان سنگین باشد و گرده مان از تعلقات سنگین باشد [آن وقت طور دیگری خواهد شد]. آیا تابه حال شده گاهی خودمان را تست کنیم؟! به خودمان تست بزنیم ببینیم که چقدر آمادگی داریم؟! بیایند بگویند که فرما، چقدر می توانیم؟! آیا همان آن می گوئیم: بله یا اینکه یک خرده صبر می کنیم بنشینیم فکر کنیم و این طرف و آن طرف کنیم و [می گوئیم که] نه خب حالا عیب ندارد یا بعد بنشینیم و بگوئیم که مثلاً می شود یک مهلتی [بدهید]؟! آیا می شود یک مهلت یک هفته ای دو هفته ای [بدهید]؟! یا اینکه نه! آن قدر وزر و وبال بر گرده خود سوار کرده ایم و آن قدر در این دنیا دست و پای ما و اعمال ما به کارهایی که کرده ایم پیچیده است که اصلاً نمی خواهیم مجال تفکر را حتی به این بدهیم! می شود ها! آدم به یک جایی می رسد که حتی از فکر کردنش

۱. دو بیت های باباطاهر، دو بیت شماره ۳۱۳:

خوشا آنانکه الله یارشان بی *** بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنانکه دایم در نمازند *** بهشت جاودان باز ارشان بی

می ترسد و فرار می کند، فکر نمی کند! از فکر کردن [فرار می کند] چون می بیند به بن بست می رسد! کجا برود؟! به! چوب‌ها آماده است، بله! مشعل‌ها دارد بالا می‌رود و فضا نورانی است! یک مشعل برایش گذاشته‌اند که تمام صحرا را روشن کرده است! بفرمایید می‌خواهیم از شما استقبال کنیم! اینجاست که آدم مدام به کارها، به برنامه‌ها، به مسائلش، به حق‌الناس‌هایی که دارد و چیزهایی که بر گردنش بوده برمی‌گردد! حالا چیزهایی که با خدا دارد را می‌شود یک کاری کرد اما حق‌الناس را چه کار می‌کنیم؟! بلاهایی که بر سر مردم آوردیم چه کار می‌کنیم!؟

تأثیر تفکر در مرگ بر رفتار

واقعاً من گاهی اوقات تعجب می‌کنم این افراد و اشخاصی که در این دنیا پیدا می‌شوند و از تعدی به مال و جان و ناموس مردم ابا ندارند، اینها چگونه تفکر می‌کنند؟! درعین حال اعتقادی هم دارند هان! بالأخره مسلمان هستند! حالا مسلمان هستند یا خودشان را شیعه هم می‌دانند، شیعه امیرالمؤمنین! نه اینکه حالا آدم بی‌دین فلان باشد. چطور می‌شود تصور فردایی را [داشته باشد اما این کارها را بکند]؟! این قدر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه مدام می‌فرماید که تفکر در موت کنید! تفکر در موت کنید به خاطر همین است! کسی که یک تفکر داشته باشد و یک خطور مرگ در زندگی‌اش داشته باشد نمی‌تواند دیگر هر کاری بکند، دیگر دستش به ماشه نمی‌رود که یک جانی را بی‌جان کند و دیگر نمی‌تواند یک تعدی کند و یک مالی را از یک بدبخت و بیچاره‌ای بردارد و بعد هم الفرار! نمی‌تواند این کار را بکند. دیگر نمی‌تواند پول‌ها و امکانات یک ملتی را بردارد و همه را به هوا بدهد، ببریم حالا هر چه شد که شد! اصلاً نمی‌تواند این کار را بکند، می‌لرزد، دستش می‌لرزد! به همین جهت است که مدام می‌گویند که باید به فکر مرگ باشید! آقا جان! آن قطاری که بقیه داخل آن سوار شده‌اند و حرکت کرده‌اند و هر کسی را در یک ایستگاه پیاده کرده است تو را هم در یک ایستگاه پیاده می‌کند! نگاه به این دو سه تایی که در اطراف هستند نکن! آنها هم مثل تو هشتشان گرو هشتادشان است!

حالات بزرگان در مواجهه با مرگ

لذا ما غفلت می‌کنیم! غفلت می‌کنیم از اینکه فردایی هست! غفلت می‌کنیم از اینکه حساب و کتابی هست! غفلت می‌کنیم از اینکه بار خودمان را کم کنیم ولی بزرگان این طور نبودند! خودمان هم دیده‌ایم، دیده‌ایم که وقتی اسم مرگ می‌آمد اصلاً شکفته می‌شدند! اینکه چه زمانی می‌خواهد بیاید! خبری داری به ما بدهی؟ از

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، خطبه‌های ۸۳، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۳۰ و نامه ۲۷.

این جناب انتقال اطلاعی دارید؟ دیده‌ایم‌ها! دروغ نمی‌گوییم! دیده‌ایم که چطور انتظار می‌کشیدند! به ما می‌گفتند که دیگر بس است، مگر آدم چقدر در این دنیا باید بماند؟! همه چیز را دیدیم آقا! چقدر می‌خواهیم بمانیم؟! دیدیم!

اینها آنهایی هستند که لحظه‌شماری می‌کنند، اینها آنهایی هستند که اگر به آنها بگویند: **«كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ»** در جواب می‌گویند: **«أَحْلَى مِنْ الْعَسَلِ!»** اینها این هستند، اینها این طوری هستند. خوش به حالشان! علی‌کل‌حال این طور نیست که ما ندیده باشیم متتها باید سعی کنیم که از بارمان کم کنیم و از وزر و وبال کم کنیم.

این مقام ثبوتی که در اینجا برای ذات هست دیگر چطور می‌شود تغییر و تحوّل در آن باشد؟! به چه قسم می‌شود در اینجا تصور تغییر و تحوّل کرد؟! اگر تغییر و تحوّل در خارج هنوز انجام نشده و اگر اعیان خارجی هنوز تحقق پیدا نکرده‌اند مثل الآن، الآن اعیان خارجی تا الآن تحقق پیدا کرده‌اند اما برای پنج دقیقه دیگر چطور؟ تحقق ندارند! برای نیم ساعت دیگر چطور؟ البته طبق افکار ما! والأهمه شما الآن می‌دانید که این حرف‌ها حرف‌های عامیانه است. همه چیز در خارج تحقق دارد؛ چشم ما بسته است! الآن فرض کنید این انگشتی که در دستم هست و همه دارید می‌بینید این انگشت را در دستم می‌گیرم [و پنهان می‌کنم] و می‌گویم که چیست آقا؟ می‌گویید که نمی‌دانیم.

انگشت هست [اما نمی‌بینید] وقتی دست را باز می‌کنم همه می‌بینید این چیست! انگشت در دست من هست و این طور نیست که بعد قرار بگیرد بلکه انگشت در دست من هست متتها دست من برای شما باز نیست، نمی‌بینید. حالا اگر شما بدون اینکه من دستم را باز کنم با یکی از این دستگاه‌هایی که با اشعه کار می‌کند و محتویات ساک‌ها را می‌بینند، وقتی آدم می‌خواهد جایی برود ساک را در دستگاه می‌گذارند و با آن اشعه داخل ساک را می‌بینند تا چیز [خطرناکی] نداشته باشد، او دارد می‌بیند که داخل این دستمال هست، کفش هست، کیف هست، لباس و ... هست. همه اینها را دارد تماشا می‌کند. ما نمی‌بینیم اما او دارد با آن اشعه می‌بیند. حالا اگر یک اشعه بگذارند ولو دست باز نکرده، شما دارید [داخل دست را] می‌بینید و مشاهده می‌کنید که آنچه که آقا در دستش نگه داشته است این انگشت هست. اگر قرار بر این باشد که تغییر و تحوّل بعداً انجام بشود و قبلاً نبوده است پس این تغییر و تحوّل یک امر عدمی خواهد بود. این نحوه استدلال بر این مسئله به این کیفیت، بسیار مسئله را راحت و خیلی آسان می‌کند از اینکه انسان به این مسئله برسد.

اینجاست که ما کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و روایاتی که دلالت بر ثبوت و بر یک کون استمراری در

^۱ الهدایة الكبرى، ص ۲۰۴؛ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۵؛ عنوان بصری، ج ۲، ص ۳۴، با قدری اختلاف.

وجود می‌کند نسبت به ذات پروردگار و نسبت به مقام علم حق و مقام علم عنائی حق، برای ما روشن می‌شود که هیچ تغییری و تحوُّلی در ذات پروردگار نمی‌تواند وجود داشته باشد. ذات پروردگار همان‌طوری که یک امر مستمر...؛ حالا مستمر به معنای نفس الـکون، نه به معنای استمرار که به معنای [تحقق] باشد چون وقتی که شما زمان را از ذات بردارید دیگر در اینجا استمرار معنا ندارد. استمرار به آن حدیثی گفته می‌شود که آن استمرار، زمان ماضی و حال و آینده دارد مثل **ضرب و اُکل و نوم**. نوم از یک جا نوم شروع می‌شود و به یک جا ختم می‌شود؛ شخص پنج ساعت می‌خوابد، شش ساعت می‌خوابد، چهار ساعت می‌خوابد، یک ابتدایی دارد و یک انتهایی دارد. حالا اگر شخصی یک نوم ممتد داشته باشد دیگر اول نداشته باشد به این دیگر مستمر اطلاق نمی‌شود و این نوم برای خود او ثابت خواهد بود.

عدم وجود جنبه ماضوی و استقلالی در ذات و علم پروردگار

ذات پروردگار همان‌طوری که در ذات خود جنبه ماضوی و جنبه استقبالی ندارد، همین‌طور آن علم پروردگار نسبت به ذات نیز جنبه گذشته و حال و آینده هم ندارد چون آن علم لازمۀ ذات است و چگونه ممکن است که ذات در مرحله‌ای از مراحل و مرتبه‌ای از مراتب و برهه‌ای از برهه‌ها فاقد مقام علمیت خودش باشد؟! این مُستحیل است!

مثل اینکه ذات در یک مرتبه از مراتب فاقد قدرت باشد، این مستحیل است. فاقد علم باشد، مستحیل است. این اوصاف و این اسماء، لازمۀ ذاتی ذات است؛ یا باید ذات را انکار کنیم یا اگر اثبات ذات کردیم و اثبات ثبوت برای ذات ازلاً و ابداً کردیم باید علم و قدرت و حیات که آن حیات جنبه همان [نفس استمرار بقاء ذات است] را هم به همان کیفیتی که نفس ذات اثبات می‌شود، آن‌هم برای ذات اثبات می‌شود و وقتی که علم و قدرت برای ذات اثبات شد، آن علم او نسبت به اعیان [اثبات می‌شود] اگر این اعیان خارجی نبود، خیالمان راحت بود! ذات نه ظهوری دارد و نه بروزی دارد، نه خلقی دارد و نه مخلوقی دارد، نه اراده‌ای دارد و نه مشیتی دارد، هیچی ندارد! خودش ذات است و آن مقام صرافت در خودش است و مقام احدیت الذات هست و هیچ در اینجا مسئله و مشکلی نیست! دیگر در اینجا جای بحث هم نیست چون ما نیستیم تا اینکه بخواهیم بحثش را بکنیم! هیچ ظهوری در اینجا ندارد.

و این مطلب خیلی مطلب دقیقی است که چطور اگر ما به این مسئله اطلاع پیدا کنیم، آن روایاتی که بعد می‌آید، یا آیاتی که می‌گوید: ﴿أَلَمْ نَلِكْ أَلْ يَوْمَ لِلَّهِ أَلْ وَحْدِ أَلْ قَهَّارِ﴾^۱ و روایاتی که دارد همه

^۱ . سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲:

«پادشاهی و اختیار بر نفوس امروز برای چه کسی می‌باشد؟! از برای خدای واحد قَهَّار است.»

اشیاء به مقام فناء می روند و محو می شوند دوباره پروردگار آنها را خلق می کند که در همه اینها اشکالات شده و مشکلاتی از نقطه نظر سوء فهم نسبت به محتوا و مفاهیم این روایات و احادیث وارده هست، این مطلب و قضیه در آنجا هم حل می شود!

وقتی که ما نسبت به مقام آثار و بروزات و ظهورات ذات نگاه بکنیم که تمام آنچه که در این عالم از این عالم مجردات و از عوالم مادی هرچه هست، اگر بخواهیم به آن توجه بکنیم می دانیم که همه اینها مسبوق به علم ربوبی است. مسبوق است یا سابق است؟! اول اینها بودند بعد خدا؟! علم ما مسبوق به اشیاء خارجی است و تا این در خارج نباشد من به این اطلاع پیدا نمی کنم، باید باشد. پس اول این هست بعد علم من نسبت به این است. قاعده همین است و علوم اکتسابی همین است.

علم انسان ملاصق با نفس اشیاء

حالا علم خود من نسبت به خود من و علم خود من نسبت به ذات و علم خود من نسبت به کیفیات، این علم چیست؟! این علم همیشه ملاصق با نفس ذات و ملاصق با خود همان اشیاء است. حالا آن مسئله را به عکس می کنیم یعنی فرض کنید شما می آید یک امری را در خارج متحقق می کنید، آن اشیاء را درست می کنید، نقشه ای را درست می کنید، چیزی را روی کاغذ می کشید، یک مطلبی را روی دیوار می نویسید و یا روی تخته یک چیزی را می نویسید. این نوشتن شما مسبوق به علم است یا سابق بر علم است؟! در اینجا جای اینها عوض می شود. این مسبوق به علم است. اول علم شما نسبت به آنچه که می خواهید بنویسید بوده است و بعد آن معلوم بالذات را تبدیل به معلوم بالعرض می کنید. آنچه را که می نویسید معلوم بالعرض است. معلوم بالذات شما مقدم بر معلوم بالعرض است. اول در ذات شما نقش بسته بعد در خارج نقش بسته است. به عکس که اگر کسی بیاید یک چیزی را بنویسد آنگاه شما بیاید نگاه کنید که اول معلوم بالعرض است و بعد تبدیل به معلوم بالذات می شود که آن معلوم بالذات قائم به نفس است. در اینجا مسئله به عکس است.

حالا در مورد پروردگار، دو دوتا چهارتا است! راحت و آسان! این اشیاء و تمام این اعیان خارجی که در خارج هستند، اینها اول بودند و بعد علم پروردگار به آنها تعلق گرفت یا اول علم پروردگار بود بعد اینها در خارج تحقق پیدا کردند؟! خب مشخص است که اول علم پروردگار بر این تحقق اشیاء خارجی سابق است. حالا صحبت در این است که این علم پروردگار به چه چیزی تعلق گرفته است؟! به علم تعلق گرفته یا به صورت تعلق گرفته است؟! گفتیم که صورت بدون محکی معنا ندارد که در خارج یک محکی داشته باشد. آن علم وقتی که به نفس آن عین تعلق می گیرد، اگر به صورت او **قَبْلَ الْعَيْنِ** باشد پس هنوز این تحوّل و تبدل در خارج انجام نشده است و وقتی که در خارج انجام نشود یعنی معدوم است. معنای معدوم یعنی **لَا يُخْبَرُ وَ لَا**

يُخْبِرُ بِهِ است. بنابراین علم به یک امر معدومی تعلق گرفته است و تعلق علم به امر معدوم مستحيل است!

شکل‌گیری عالم ثبوت

حالا این علم پروردگار که همان علم عنائی باشد پس تعلق گرفته است به معلومی که خود آن معلوم هم متحقق است و در ظرف خارج وجود دارد، این عالم ثبوت می‌شود و این می‌شود همانی که ذات پروردگار نه در آن تغییری هست که اول باشد و نه در آن تغییری هست که آخر باشد. از یک اولی شروع بشود و به یک آخری ختم بشود. از مقام اراده و مشیت شروع بشود که مقام اجمال است بعد می‌آید به مقام تفصیل می‌رسد و عوالم ربوبی را طی می‌کند و اینجا انتها می‌شود درحالی که داریم که او اول نیست و او آخر نیست. اول و آخر به معنای تغییر و تحوّل دیگر در او معنایی ندارد در عین اینکه او هم اول است و هم آخر است. یعنی چه هم اول است و هم آخر است؟ یعنی هم نفس اجمال و هم نفس تفصیل، هر دو اینها در آن علم عنائی مندمج است. هم مقام اجمال و هم مقام تفصیل و هم مقام آن علّیت و مبدأیت که ما از آن تعبیر به صرافت وجود می‌کنیم.

ذات پروردگار قبل از مقام ظهور مگر وجود بالصرافه نداشت؟! مگر قبل از تعین و قبل از ظهورات خارجی بسیط الحقیقه نبود؟! یعنی مگر نیست؟! - حالا «بود» غلط است - آن ذات پروردگار که برای وجود بسیط است و برای وجود بالصرافه است مگر آن اصل و منشأ برای تحولات و تعینات و آثار و بروزات نیست؟! خیلی خب! این مقام اجمال می‌شود! ببینید چقدر راحت قضیه حل شد! این وجود حق که وجود بالصرافه است و آن **بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ** می‌آید بر اینجا حاکم می‌شود و آن وجود حقیقی که وجود مشکک است را فرض کنید بدون آثار و بدون ظهورات، بسیط الحقیقه می‌شود. همان وجود بسیط و وجود صرف که متبدل به آثار و ظهورات است، وقتی که آن به ظهور و تعین و به قالب‌گیری و مقام قدر جزئی متبدل می‌شود به آن مقام واحدیت می‌گویند، به آن مقام نزول اسماء و صفات می‌گویند، به آن مقام تعین و مقام تحول و تبدل می‌گویند و آن وقت به آن **﴿هُوَ أَلَّ أَوْلُ وَّ أَلَّ أَوَّلُ﴾** می‌گویند! این آیه اینجا می‌آید.

یعنی آنکه ما قبلاً نفی اوّلیت و آخریت می‌کردیم، نفی اوّلیت و آخریت در خود ذات بود اما الآن که داریم با مسئله صرافت وجود قالب می‌زنیم و ما آن آثار و ظهورات را از تعین ذات قرار می‌دهیم این همان جنبه ظاهری و باطنیت می‌شود. باطنیت، بسیط الحقیقه است. باطنیت، وجود بالصرافه است. باطنیت وجود بحت و بسیط است. ظاهر، مقام اراده است، ظاهر مقام واحدیت و مقام اسماء و صفات کلیه و همین‌طور به دنبالش جزئی است، ظاهر عبارت از اعیان خارجی و اشیاء خارجی است. پس روشن شد که چطور در اینجا آمدیم بین دو دسته از روایاتی که یکی نفی این ظهور و باطن می‌کند و بین آیات و همین‌طور روایات قشنگ جمع

کردیم و گفتیم که هر دوی اینها یک معنا می دهد و هیچ تنافی و هیچ تعارض و تناقضی در اینجا در میان نیست. خب من خیال می کنم حالا به این مقدار که راجع به این مسئله صحبت شد [کافی است] البته مطالب زیاد است؛ مطالب بزرگان و همین طور اگر بخواهیم از شیخ صدوق و مرحوم مفید و مطالب مرحوم علم الهدی و همین طور متکلمین و یا مرحوم مجلسی در بحار نقل بکنیم اینها همه جای اشکال دارد و مطلب به درازا می کشد و خیال می کنم این مقدار که صحبت در مسئله قضا و قدر و کیفیت تحقق قضا به قدر و کیفیت تحقق علم عنائی و کیفیت تحقق اعیان خارجی کردیم، مطلب را روشن کرده باشد. حالا باز اگر سؤالی هست إن شاء الله در جلسه آینده بخواهید به پاسخ به سؤالات در این زمینه پردازیم شاید بهتر باشد. لذا رفقا در هر چیزی که مطالعه کردند یا در این چند روز می بینند یا برخورد می کنند اگر سؤالی هست یادداشت کنند که در همان جا صحبت بشود.

تلمیذ: بحث بداء را مثل اینکه قرار بود توضیح بفرمایید.

استاد: بسیار خب! می خواهید بحث بداء را توضیح می دهیم.

قبلاً صحبت کردیم. حالا که این مسائل روشن شد بداء هم روشن می شود من فراموش کرده بودم. بداء را هم در دنباله اش توضیح می دهیم. علی کل حال به نظر می رسد در مسئله قضا و قدر و علم کلی دیگر اشکالی نباشد و مسئله جای ابهامی نداشته باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد